اعتقادنامهٔ جامی

تألیف

حضرت مولانا ابوالبرکات نورالدّین عبدالرّحمن جامی رحمة الله علیه

به اهتمام

محمد ابراهیم تیموری

چاپ اول

محرم الحرام ۱۴۴۸ هجری قمری
مطابق سرطان ۱۴۰۵ هجری شمسی موافق جون ۲۰۲۶ میلادی

متن آمادۀ چاپ کتاب را می‌توانید از نشانی‌های ذیل به دست آورید:

جدیدترین PDF کتاب را می توانید با نشان انترنتی (email) ذیل تماس بگیرید:

miteymori@gmail.com

یا از نشانی زیر از برنامۀ تلگرام اخذ کنید:

https://t.me/RaaheFalaah

و یا با شمارۀ ذیل در تلفون یا واتس اپ ویا تلگرام در تماس شوید:

۰۰۴۴۷۷۷۶۰۰۳۱۳۷

و یا با شمارۀ تلفونی ذیل در کابل تماس بگیرید:

امیر محمد: ۰۷۰۰۲۴۳۵۰۱

اعتقادنامهٔ جامی

تألیف

حضرت مولانا ابوالبرکات نورالدّین عبدالرّحمن جامی رحمة الله علیه

به اهتمام

محمد ابراهیم تیموری



فهرست مطالب



حرف اول

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَكَفٰى وَسَلَامٌ عَلٰى عِبَادِهِ الَّذِيْنَ اصْطَفٰى. اَمَّا بَعْدُ!



حضرت مولانا ابو البرکات نور الدِّین عبد الرّحمٰن بن شمس الدین احمد بن محمد جامی رحمه الله یکی از بزرگان اهل السنة والجماعة، مذهباً حنفی و نسلاً از اعقاب امام فقیه مُحدِّث مشهور حضرت امام محمد بن الحَسَن شَیْبَانی رحمه الله (متوفّٰی ۱۸۹ ه.ق) از اعاظم شاگردان حضرت امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله می باشد.

پدر بزرگوار ایشان در محلهٔ دشت اصفهان می‌زیست و از آنجا کوچیده در «جام» سکونت اختیار کرد و حضرت مولانا عبد الرحمٰن جامی رحمه الله در ۲۳ شعبان ۸۱۷ هجری قمری به وقت عشاء در همین جا به دنیا آمد و با این نسبت به «جامی» معروف شد.

حضرت مولانا عبد الرحمٰن جامی رحمه الله مُقدَّمات ادبیات فارسی و عربی را نزد پدر بزرگوار خویش آموخت و سپس در حلقهٔ درسی خواجه علی سمرقندی رحمه الله شاگرد جلیل سید شریف جرجانی رحمه الله

و حلقهٔ درسی مولانا شهاب الدین محمد جاجزی رحمه الله تلمیذ علامه سعد الدین تفتازانی رحمه الله و حلقهٔ درسی مولانا جند اصولی رحمه الله شرکت نمود. مولانا جند رحمه الله «شرح مفتاح» را به طلبه تدریس و تفهیم می‌کرد و می‌گفت: از زمانی که شهر سمرقند آباد شده تا بحال شاگرد جیّد الطبعی مانند عبد الرحمٰن پا به آن نگذاشته است. مولانا عبد الرحمٰن جامی رحمه الله در نحو و صرف و هیئت و نجوم و حکمت مشائی و حکمت اشراقی و حکمت طبیعی و ریاضی و علم فقه و اصول فقه و علوم حدیث و قرائت و تفسیر قرآن پرداخت و در همهٔ علوم عقلی و نقلی و فنون ادبی مهارت یافت.

زمانی که مولانا عبد الرحمٰن جامی رحمه الله کسب علوم ظاهری را به پایان رسانید از سمرقند به خراسان آمده با حضرت خواجه عُبَید الله احرار رحمه الله در طریقت نقشبندیه بیعت نمود و به فیوض و برکاتِ محبت ایشان به مقامات اعلیٰ رسید. ایشان همچنین از محضر شیخ سعد الدین کاشغری رحمه الله نیز استفاده نمود و با بسا مشایخ عِظام ملاقات کرد.

در هرات بین مولانا عبد الرحمٰن جامی رحمه الله و مولانا علاء الدین قوشجی رحمه الله شارح تجرید مباحثه‌ای رو داد که مولانا جامی غالب آمد. علامه قوشجی رحمه الله اعتراف کرد که حالا یقین نمودم که «نفس قُدسی» در همین جهان موجود است.

حضرت مولانا جامی رحمه الله در سال ۸۷۷ هجری قمری به زیارت

حَرَمَیْن شریفَیْن مُشَرَّف شد و همچنین به دیار حَلَب و دمشق و سایر مناطق شام مسافرت نمود. در سفر حج، علماء و مشایخ آنجا ایشان را تعظیم و تکریم وافر نمودند.

علامه ابن عابدین شامی رحمه‌الله نقل کرده که مولانا جامی رحمه‌الله یك بار به نیت زیارت روضۀ اقدس جناب رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم سفر نمود و در این نیّت سفر حج را نیز شامل نساخت تا نیت خالص و محض برای زیارت نبوی عَلَیْهِ أَفْضَلُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتْ باشد.

حضرت مولانا جامی رحمه‌الله با ذات مُقدَّس نبوی صلی‌الله‌علیه‌وسلم محبت بی‌منتها و شیفتگی والهانۀ بی‌انتها داشت. اشعاری که چند روز قبل از وفات گفته شاهد این مُدعاست:

أَحِنُّ شَوْقًا إِلَىٰ دِيَارٍ لَقِيتُ فِيهَا جَمَالَ سَلْمَىٰ
که می‌رسانند از آن نواحی پیام وصلت به جانب ما
زهی جمالِ تو قبلۀ جان حریمِ کوی تو کعبۀ دل
فَإِنْ سَجَدْنَا إِلَيْكَ نَسْجُدْ وَإِنْ سَعَيْنَا إِلَيْكَ نَسْعَىٰ
بَكَتْ عُيُونِي عَلَىٰ شُؤُونِي فَسَاءَ حَالِي وَلَا أُبَالِي
که دانم آخر طبیبِ وصلت مریضِ خود را کند مداوا



حضرت مولانا جامی رحمه‌الله یکی از ممتازترین شعراء و ادبای زبان فارسی است. کتب منظوم ایشان بسیار مشهور بوده و دیوان ایشان بارها

چاپ شده است. اما شعر و شاعری کمترین فضلِ ایشان است. ایشان ده‌ها کتاب و رساله در زبان عربی و فارسی از خود بجا گذاشته است:

۱. تفسیر القرآن تا فَإِیَّایَ فَارْهَبُونِ.
۲. رساله در تفسیر سورهٔ اخلاص
۳. اربعین جامی (چهل حدیث)
۴. شرح حدیث ابی ذر غفاری رضی الله عنه
۵. شواهد النبوة
۶. نفحات الانس من حضرات القدس
۷. شرح فصوص الحکم
۸. نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص
۹. الطریقة النقشبندیة (رسالهٔ طریقهٔ خواجگان)
۱۰. رسالة فی الوجود
۱۱. رسالة فی الواحد
۱۲. فقه منظوم
۱۳. الحاشیة القدسیة
۱۴. التحفة المکیة
۱۵. مناقب خواجه عبد الله انصاری رحمه الله
۱۶. شرح خاقانی
۱۷. اشعة اللمعات
۱۸. منتخب مثنوی معنوی

۱۹. اللوامع (شرح قصیدۀ نعتیۀ خمریۀ ابن فارض)

۲۰. تجنیس الخط

۲۱. شرح قصیدۀ تائیه

۲۲. شرح رباعیات لوائح

۲۳. شرح البیتین الاولیین من المثنوی

۲۴. شرح ابیات امیر خسرو دهلوی

۲۵. شرح کلمات خواجه پارسا

۲۶. الدرر الفاخرة فی تحقیق المذهب الصوفیة

۲۷. رسالة فی وحدة الوجود

۲۸. رسالة فی اسئلة الهند واجوبتها

۲۹. مناقب عارف رومی

۳۰. رسالۀ لا اله الا الله

۳۱. مناسک حج

۳۲. اعتقادنامه (کتاب حاضر)

۳۳. الصرف المنظوم

۳۴. المنصور

۳۵. شرح ابیات مأة عامل منظوم

۳۶. شرح مفتاح الغیب

۳۷. مثنوی طرح نوی

۳۸. سلسلة الذهب

۳۹. سلامان و ابسال
۴۰. تحفة الاحرار
۴۱. سبحة الابرار
۴۲. یوسف و زلیخا
۴۳. لیلی و مجنون
۴۴. خِرَدنامهٔ اسکندری
۴۵. دیوان اول
۴۶. دیوان ثانی
۴۷. دیوان ثالث
۴۸. دیوان رابع
۴۹. الکبیر
۵۰. المتوسط
۵۱. الصغیر
۵۲. الاصغر (این چهار رسالهٔ اخیر در معما هستند)
۵۳. منشآت جامی
۵۴. رسالة فی العروض
۵۵. رسالة فی القوافی
۵۶. رسالة فی الموسیقی
۵۷. بهارستان
۵۸. الکبری

۵۹. الصغری

۶۰. رسالة فی الهیأت

۶۱. رسالة فی الإصطرلاب

۶۲. رسالة فی المنطق

۶۳. حاشیهٔ مفتاح

۶۴. هدیة الخلان فی لطائف البیان

۶۵. تاریخ هرات

۶۶. خاتمة الحیاة؛ مثنوی که در آخر عمر سروده است

۶۷. ترجمهٔ فارسی قصیدهٔ میمیهٔ فَرَزْدَق که در وصف حضرت علی بن الحسین زین العابدین رحمه‌الله گفته است

۶۸. رشح حال در شرح حال، شرح احوال خود شان در نظم

۶۹. فاتحة الشباب، که آن را در جوانی نوشته است

۷۰. شرح قصیدهٔ بُرده

۷۱. واسطة العقد که آن را در اواسط زندگی خود نوشته است

۷۲. الفوائد الضیائیة معروف به شرح جامی



مشهورترین کتاب حضرت مولانا جامی رحمه‌الله که بعدِ گذر پنج قرن هنوز هم در مدارس اسلامیه تدریس می‌شود همین کتاب «الفوائد الضیائیة شرح الکافیة» است که در حَلَقات علمی به نام شرح جامی مشهور می‌باشد. این کتاب بعد از «شرح رضی» بهترین شرح کافیة

است و از همین سبب مقبول علماء قرار گرفته و تا حال بیشتر از ۲۶ حاشیه و شروحات در زبان‌های عربی و فارسی و اردو و ترکی برآن نوشته‌اند.



مولانا جامی رحمه‌الله در شروع مثنوی یوسف و زلیخا قصیدهٔ نعتیهٔ مشهوری دارد. صاحب «أوجز المسالك إلی موطإ الامام مالك» حضرت شیخ الحدیث مولانا زکریا کانْدِهْلَوِی رحمه‌الله در کتاب فضائل درود خویش می‌نویسد که حضرت مولانا جامی رحمه‌الله بعد از سرودن این نعت اراده کرد تا آن را به خدمت نَبَوِی عَلَیْهِ أَفْضَلُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتْ نزد روضهٔ مُطَهَّر بخواند، و هنگامی که از حج فراغت یافته ارادهٔ حرکت به سوی مدینهٔ مُنوَّره را نمود امیر مکه حضرت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به خواب دید و آنحضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرمودند که جامی را نگذار نزد ما بیاید. فردا امیر مکه مولانا جامی رحمه‌الله را از رفتن به مدینه منع کرد، اما جذبه و شوق دیدار نبوی صلی الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر حضرت مولانا جامی رحمه‌الله آنقدر غلبه کرد که ایشان تحمل نتوانست و پنهان به سوی مدینهٔ منوَّره حرکت کرد. امیر مکه دوباره حضرت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را بخواب دید که می‌فرماید جامی حرکت کرده او را نگذار نزد ما بیاید. امیر مکه این بار دو نفر را فرستاد و حضرت مولانا جامی رحمه‌الله را از راه برگردانید و بر ایشان سختی نموده ایشان را به زندان انداخت. اما بار سوم رسول

خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به خواب دید که به او فرمودند: جامی مجرم نیست او قصیده‌ای برای ما گفته و می‌خواهد به مدینه آمده نزد قبرم آن را بخواند و اگر آن را بخواند از مقبره دست بیرون نموده با او مصافحه خواهم نمود که سبب فتنه خواهد شد. امیر مکه فوراً حضرت جامی رحمه‌الله را از زندان بیرون نموده بسیار اعزاز و تکریم نمود. آن قصیده این است:

ز مهجوری برآمد جان عالَم — ترحُّم یا نبی الله ترحَّم
نه آخر رحمةٌ لّلعالمینی — ز محرومان چرا فارغ نشینی
ز خواب ای لالۀ سیراب برخیز — چو نرگس خواب چند از خواب برخیز
برون آور سر از بُرْد یمانی — که روی توست صبح زندگانی
شب اندوه ما را روز گردان — ز رویت روز ما فیروز گردان
به تن در پوش عنبر بوی جامه — به سر بربند کافوری عمامه
فرو آویز از سر گیسوان را — فکن سایه به پا سرو روان را
ادیم طایفی نعلَیْن پا کن — شراك از رشتۀ جانهای ما کن
جهانی دیده کرده فرش راهند — چو فرش اقبالِ پابوس تو خواهند
ز حُجره پای در صحنِ حَرَم نِه — به فرقِ خاكِ ره‌بوسان قدم نِه
بده دستی ز پا افتادگان را — یکی دلداری‌ای دلدادگان را
اگرچه غرق دریای گناهیم — فتاده خشك لب بر خاكِ راهیم
تو ابر رحمتی آن بِه که گاهی — کنی بر حال لب‌خشکان نگاهی
بخود درمانده‌ایم از نَفْس خودرای — ببین درمانده‌ای چند و ببخشای

اگر نَبْوَد چو لطفت دستیاری
ز دست ما نیاید هیچ کاری

قضا می افکند از راه ما را
خدا را از خدا درخواه ما را

که بخشد از یقین اول حیاتی
دهد آنگه به کار دین ثباتی

چو هولِ روز رستاخیز خیزد
به آتش آبِ روی ما نریزد

کند با این همه گمراهیِ ما
تو را اِذن شفاعت خواهیِ ما

چو چوگان سرفکنده آوری روی
به میدان شفاعت اُمتی گوی

به حُسن اهتمامت کار جامی
طفیل دیگران یابد تمامی



حضرت مولانا جامی رحمه‌الله در عمر ۸۱ سالگی در ۱۸ مُحرَّم ۸۹۸ هجری قمری در شهر هرات وفات کرد و در همانجا مدفون شد. اما بعدها بخاطر مصون ماندن از وحشیان روافض صَفَوِی که اجساد بزرگان اهل سنّت را از قبر می‌کشیدند و می‌سوزانیدند جسد مُطَهَّر ایشان را از آنجا بیرون نموده در جای دیگری دفن کردند.

کتاب اعتقادنامهٔ جامی:

اعتقادنامه در اصل بخشی از دفتر اول کتاب سلسلة الذهب (هفت اورنگ) جامی است. اعتقاد نامه به صورت جداگانه نیز نسخه‌برداری می‌شد و نسخه‌های مخطوط آن در کتابخانه‌های مختلف موجود است. نزد ما پی دی افِ نسخهٔ مخطوط کتابخانهٔ مجلس شورای ملی با شمارهٔ خطی فهرست شدهٔ ۱۵۴۳ با نام «شرح قصیدهٔ خمریه و

اعتقادنامه» موجود است.

اعتقادنامهٔ جامی بار اول حدود ۱۸۸ سال قبل در ذو القعدهٔ سال ۱۲۵۹ هجری قمری در مطبع محمدی در شهر لکهنو هند به چاپ رسید و سپس مطابع دیگر نیز آن را بازچاپ کردند. نسخه‌ای از بازچاپ آن توسط الرحیم اکیدمی شهر کراچی پاکستان نزد ما موجود است.

در آخر به بارگاه الٰهی دعا دارم تا این اوراق را سبب رضای خویش از ما بگرداند. رحمت حق بهانه می جوید بها نمی جوید.

بنده همان بِه که ز تقصیر خویش عـذر بـه درگـاه خـدای آورَد

ورنـه سـزاوار خداوندیـش کـس نتوانـد کـه بجـای آورَد



وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

محمد ابراهیم تیموری

محرم الحرام ۱۴۴۸ هجری قمری

موافق سرطان ۱۴۰۵ هجری شمسی

مطابق جون ۲۰۲۶ میلادی

اعتقادنامهٔ جامی

تألیف

حضرت مولانا ابوالبرکات نورالدّین عبدالرّحمن جامی رحمة الله علیه

به اهتمام

محمد ابراهیم تیموری



اعتقادنامه



بیان ایمان مجمل

بعدِ حمدِ خدا و نعت رسول	بشنو این نکته را به سمْعِ قبول
که نخستین فریضه بر عاقل	عاقلی کز بلوغ شد کامل
نیست بیرون از اینکه بِپْذیرد	در دل و جان خویشتن گیرد
بعد ازآن بی تردُّد و انکار	به زبان هم زند دمِ اقرار
کآفریننده‌ای‌ست آدم را	بلکه ذرّاتِ جمله عالَم را
کز عَدَمْشان رهِ وجود نمود	جاودان هست و بود و خواهد بود
هست بی تهمتِ شمار یکی	نیست اندر یگانگیْش شکی
کرد بعثِ مُحَمَّدِ عربی	تا بُوَد خلق را رسول و نبی
هرگه ثابت شود به قولِ ثِقات	که محمد علیه اَلْفِ صلات
داد ما را خبر به موجب آن	واجب آید به آن ز ما ایمان

این بُوَد مُجْمَلِ سخن بی قیل		شرح آن گوش کن عَلَی التَّفْصِیل



در بیان وجوبِ وجود حق سبحانه وتعالی

هر که را عقل خُرْده بین باشد		پیش وی این سخنْ یقین باشد
کآسمان و زمین و هرچه در او		باشد از جسم و جان چه کهنه چه نو
نیست آن را ز صانعی چاره		که بُوَد فیض بخش همواره
خانه بی صنعِ خانه ساز که دید؟		نقش بی دستِ خامه زن که شنید؟
هرچه آورده سوی هستی پی		یافته هستی و بقا از وی
نه عَرَضْ ذاتِ او و نی جوهر		هرچه بندی خیال، از آن برتر
همه محتاجِ او نشیب و فراز		او مُبَرَّا از احتیاج و نیاز
اول او بود و کاینات نبود		یافت زو جمله کاینات وجود
آخر او مانَد و نمانَد کس		کُنْهِ او را جز او نداند کس
از همه در صفات و ذات جدا		لَیْسَ شَیْءٌ کَمِثْلِهِ اَبَدا(۱)



در بیان وحدتِ ذاتِ پاکِ حق سبحانه تعالی شانُهُ

واحد است او به ذاتِ خویش و اَحَد		وحدتی برتر از شمار و عدد
هرکه را وحدتش شود مشهود		از عدد فارغ است و از معدود

---

(۱) هیچ چیزی هرگز همانای الله تعالی نیست.

ساحتِ عِزَّتش بُوَد زان پاک | کـه کنـد کـس تَوَهُّمِ إشـراک
ره به امکان نیافت همتایش[۱] | تنگنـای محـال شـد جایش
گر خدا بودی از یکی افـزون | کی بماندی جهان بدین قانون
درِ فیـضِ وجودْ بسـته شـدی | تـار و پودِ بقا گسسـته شـدی
همه عالَم شدی عَدَم با هم[۲] | بلکـه بیـرون نیامـدی ز عَدَم
داند آن کِش ز عقل باشد بَهْر | که دو شه را چو جا شود یک شهر؟
سِـلْکِ جمعیِّـت از نظام افتد | رخنه در کارِ خاص و عام افتد



بیان اجمالی اسماء و صفات حق سبحانه تعالی شانُهُ

به‌صفاتِ کمال موصوف است | به نعوتِ جلال معروف است
باشـد اسـمای او چنان بسیار | کـه بُوَد برتر از قیاس و شـمار
در خبر گرچه هست صد کم يك[۳] | هست نسبت به آن جناب اندك
ورچه باشد هزار و یک مشهور | نیست اندر هزار و یک محصور
همه پاک از شر و بری از شَیْن[۴] | همه باذات او، نه غیر و نه عَیْن[۵]

(۱) یعنی شریک باری تعالی ممتنع الوجود است.
(۲) لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلاَّ اللَّهُ لَفَسَدَتَا. سورةُ الأنبياء: ۲۲ ترجمه: اگر در آسمان و زمین معبودانی جز خدا بود بی‌تردید آن دو تباه می‌شد.
(۳) عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رِوَايَةً قَالَ: لِلَّهِ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ اسْمًا مِائَةٌ إِلاَّ وَاحِدًا، لاَ يَحْفَظُهَا أَحَدٌ إِلاَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ. ترجمه: خداوند ۹۹ اسم داراست، و هرکسی آنها را حفظ کند به بهشت خواهد رفت. بخاری شریف: حدیث ۶۴۱۰
(۴) شَیْن: عیب
(۵) صفات الله تعالی لیست عین ذات الله تعالی ولا غیره.



بیان صفت حیات حق سبحانه تعالی شانُهُ

از صفاتش یکی حیات آمد / که امامِ[1] همه صفات آمد
نه حیاتش به روح و نَفْس و تن است / بلکه او زنده هم به خویشتن است
او به خود زنده‌ای ست پاینده / زندگانِ دگر به او زنده



بیان صفت علم حق سبحانه تعالی شانُهُ

هست بعد از حیاتْ عِلم و شعور / علمی از سَبْقِ جهل و فکرت دور
متعلّق به جملهٔ کُلِیّات / متجاوز از آن به جزئیّات
ذره‌ای نیست در مَکِین و مکان / که نه عِلمش بُوَد مُحیط به آن
عدد ریگ در بیابان‌ها / عدد برگ‌ها به بستان‌ها
همه نزدیک او بُوَد ظاهر / همه در علم او بُوَد حاضر



بیان صفت اراده و مشیئت حق سبحانه تعالی شانُهُ

وز پیِ آن بُوَد ارادت و خواست / خواستی لایزالْ بی کم و کاست
فعل هائی که از همه اشیا / نو به نو در جهان شود پیدا

---

(۱) امام: پیش از همه

گر ارادی[1] بُوَد چو فعلِ بَشَـر　　ور طبیعی بُوَد چو سیل و حَجَر
مُنبعث جمله از مَشِیَّتِ[2] اوست　　مُبتنی بر کمالْ حکومتِ اوست
نَخلَـد بـی ارادتـش خـارے　　نگْسَـلَد بـی مَشـیَّتش تـارے
فِی الْمَثَل[3] گر جهانیان خواهند　　که سـرِ موئی از جهان کاهند
گـر نباشـد چنـان ارادت او　　نتـوان کاسـتنْ سـرِ یـک مـو
ور هـمـه در مـقـامِ آن آیـنـد　　کـه بـر آن ذرّه‌ای بـیـفـزایـنـد
نـدهـد بی ارادتِ او سـود　　نـتـواننـد ذرّه‌ای افـزود



بیان صفت قدرت حق سبحانه تعالی شانُهُ

بعـد ازان قدرتـے بُـوَد کامـل　　مـر[4] مـرادات را همه شـامل
در همـه کار و در همه حالت　　کـارگـر بـی تـوسـطِ آلـت
اثر آن بـه هـر عَـدَم کـه رسـید　　رَخْت با خِطَّهٔ وجود کشید[5]

---

(۱) ارادی = اختیاری
(۲) مشیَّت = اراده
(۳) فی‌المَثَل = بالفرض
(۴) مَر: حرفی است که در دری/فارسی قدیم برای زینت و تحسین کلام یا برای اقامهٔ وزن در شعر یا برای افادهٔ حصر و تحدید یا برای تأیید در جمله آورده می‌شد.
و از جملهٔ کلمات زایده است و حذفش لطمه‌ای به جمله نمی‌رساند. بعضی‌ها این کلمه را معادل حرف «لِ» عربی گرفته‌اند و بعضی آن را معادل حرف یای نکره/وحدت/«ے» شمرده‌اند.
(۵) یعنی از عدم به وجود آمد.



بیان صفت سمع و بصر حق سبحانه تعالی شانُهُ

هریك از وصفِ سمع و وصفِ بَصَر — هست جز علم معنیِ دیگر[۱]
نیست از گوشِ سر شنیدنِ او — نیست موقوفِ دیده دیدنِ او
بشنود خواه دور و یا نزدیک — بیند ار روشن است و ور تاریك
حال هر مُمْکِنی به کَتْمِ عدم — بیند و دانَد او نه بیش و نه کم
وز سؤال[۲] و طلب هر آنچه رود — بر زبانش یگان یگان شنود



بیان صفت کلام حق سبحانه تعالی شانُهُ

وآخرین وصفْ کان کلام بُوَد — نه به حلق و زبان و کام بُوَد
بر کلامشْ سکوتْ سابقْ نی — تهمتِ خامُشِیَش لاحق نی
حق تعالی چو بی عبارت و حرف — با عَدَم گفته نکته های شگرف
عَدَم آمد ز ذوقِ آن سخنان — به فضای وجود رقص کنان



بیان صفت خلق و تکوین،

---

(۱) یعنی سمع و بصر به معنی صفت علم نیستند بلکه صفت سمع و بصر و علم و غیره... بلکه هر یک از صفات الهی صفت جداگانه هست.
(۲) سؤال = تقاضا، درخواست.

وفرق میان اراده و رضای حق تعالی شأنُهُ

حادثاتِ جهان چه شرّ و چه خیر　　همه تقدیرِ او بُوَد لا غیر
فعلِ ما خواه زشت و خواه نکو　　یک به یک هست آفریدهٔ او
نیک و بد گرچه مقتضای قضاست　　این خلافِ رضا و آن به رضاست
هر چه خواهد کند ز منع و عطا　　نیست کس را مجالِ چون و چرا
عدل و فضل است سوی او منسوب　　ظلم باشد ز فعل او مسلوب[(۱)]



بیان ایمان به فرشتگان علیهم السلام

زآنچه از علم آمده به عیان　　صنفِ اولْ صفِ ملائك دان
بندگان اند جمله فرمان بَر　　ناکشیده به کفر و عصیان سر
مُتَّصف نی به مادگی و نری　　وز زناشوهری همیشه بری
همه از وَصْمَتِ عناد مصون[(۲)]　　مُستقر در مقامِ لایَعْصُون[(۳)]
بعضی اندر شهودِ حق دائم　　در جمال و کمالِ او هائم[(۴)]
بی خبر زانکه در نشیمنِ بُود[(۵)]　　عالَمی هست و آدمی موجود

---

(۱) عدل: پاداش یا کیفر برابر با عمل دهد. فضل: آنکه بی استحقاقش پاداشش دهد. ظلم باشد ز فعل او مسلوب: یعنی محال است که خداوند بی‌گناه را عذاب کند.

(۲) وصمت = عیب، ننگ و عار

(۳) لاَ یَعْصُونَ اللهَ مَا أَمَرَهُمْ وَیَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ. ترجمه: فرشتگان نافرمانی فرامین خداوند را نمی‌کنند. سورة التحریم: آیهٔ ۶

(۴) هائم = حیران، سرگشته، شیدا، شیفته

(۵) نشیمنِ بود = جهانِ هست، جهانِ وجود

دیده بر غیرِ حق نیندازند		با خود و غیرِ خود نپردازند
قسمِ دیگر مُدَبِّرِ اَشْباح[۱]		مُتَصَرِّف در آن صَباح و رَواح[۲]
کرده هر یک به موجبِ تقدیر		در هیاکلْ[۳] تَصَرُّف و تدبیر
گردشِ آسمان از ایشان است		جنبشِ جسم و جان از ایشان است
نَفتَد قطره‌ای نمِ باران		ز ابر بر شهر و دشت و کُهساران
که نه با آن فرشته‌ای آید		کش بر آنجا بَرَد که می باید
نَدَمَد برگِ تازه‌ای از شاخ		در چمن ها و بیشه های فراخ
که نه جمعی فرشته را به مَثَل		باشد اندر وجودِ آن مَدْخَل



از ملایک چهار مشهور اند		که به اسماءِ خویش مذکور اند
وحی و تنزیل[۴] کارِ جبریل است		نَفْخ در صور از سرافیل است
کافِل رزق هاست میکائیل		قابض روح هاست عزرائیل



چار دیگر مُوَکَّل بشر اند		که نویسندگانِ خیر و شر اند
دو به روز اند با وی و دو به شام		بر یمین و یسار کرده مقام
کاتبُ الخیر آن یکی ز یمین		شر و عصیان رقم زند دومین
می توانند پیش چشمِ بشر		که نمایند خویش را به صُوَر

---

(۱) اشباح = اشیاء، اجسام
(۲) صبح و رواح = صبح و شام
(۳) هیاکل = کالبدها، بدن ها، اجسام، اجساد، اشیاء
(۴) وحی: آوردن پیغام الهی. تنزیل: فرودآوردن کتاب های آسمانی

خاصه در چشمِ هادیانِ سُبُل   از اُولُـوا العزم، انبیاء و رُسُـل



بیان ایمان به انبیاء و رُسُل علیهم الصلوة والسلام

انبیـاء برگزیـدگان حـق انـد   بـرده از کُلِّ ما خَلَقْ سَـبَق اند
بـر سـوای خـود از بنـی آدم   فضـل دارنـد بـر ملائکـه هم
نَفْس و شیطان به قصدِ جُرم و گناه   نـتـوانـد زدن بـر ایشـان راه
ور بـه فـرضِ محـال یـا نـادر   از یکـی زَلَّتـی[1] شـود صـادر
پیش اربابِ شرع و دین آن هم   مُشْتَمل بر مصالح است و حِکَم
آدمؑ آن دم کـه خـورد گنـدم را   تخم می کاشـت نسلِ مردم را
دانه ای را که خورْد از آن شَجَرَه   شـد وجودِ من و تـو اش ثَمَرَه



بیان افضلیت نبی ما محمد صلی الله علیه و آله وسلم

هست بر مقتضای حُکمِ ازل[2]   بعضی از بعض افضل و اکمل
وز همه افضل احمدِؐ عربیست   که ز حق سوی ما رسول و نبیست
آن فضایـل کـه انبیـا را بـود   وآن شـمایل که اصفیـا را بود
گر شـود جمله مجتمع با هم   همه باشـد ز فضلِ احمدؐ کم

---

(۱) زَلَّت = لغزش
(۲) حکم ازل: در نسخهٔ دیگر، فضل ازل

هر نبی را که حُجَّتی دادند[1] | جانبِ اُمتی فرستادند
نیست‌مبعوث‌پیشِ‌اهلِ‌شناس[2] | غیرِ احمدﷺ کسی به کافهٔ ناس



بیان خاتم المرسلین بودن آنحضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم

خاتمُ الانبیاءِ وَالرُّسُل است | دیگران‌همچوجزوواوچوکُل‌است
از پیِ او رسول دیگر نیست | بعد ازو هیچ کس پیمبر نیست
چون‌در آخرزمان‌به‌قول‌رسولﷺ | کند از آسمان مسیحؑ نزول
پیرو دین و شرع او باشد | تابع اصل و فرع او باشد[3]
دین همین شرع و دین او داند | همه کس را به دین او خواند



بیان ناسخ بودن شریعت آنحضرت ﷺ جمیع شریعت‌ها را

شرع او ناسخ شریعت هاست | هرشریعت‌که‌غیرآنْست‌هباست
گر فِتَد حکمِ شرع آن سرور | مُتَّفق با شریعتِ دیگر
نیست آن را متابعت اصلا | جز ازآن رو که شرع اوست روا

---

(۱) حُجت: دلیل نبوت و معجزه
(۲) در نسخهٔ دیگر: شرعْ‌شناس
(۳) اصل: اعتقادیات، مسائل عقیدوی. فرع: فقهیات، مسائل عملی



بیان معراج آنحضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم

برد بیدار حق شب از بَطحا — به تن او را به مسجد اقصیٰ
کرد از آنجا مَقر به پشت بُراق — مُتوجِّه به قطعِ سبعِ طِباق
بر سماوات یك به یك بگذشت — با همه انبیاء مُلَاقی گشت
دید هنگام عَرْضِ خُلْد و جحیم — هر که بود اندران دو جای مقیم
چون شد اطباق آسمان ها طی — ماند در سِدْره جبرئیل از وی
رفت از آنجا به یارِیِ رَفْرَف — به مقامے ز پیشتر اشرف
بلکه جائے که جا نبود آنجا — مَحرمے جز خدا نبود آنجا
دیدنی ها بدید آنچه بدید — وآنچه بود از شنیدنی بشنید
روی از آنجا بجای خویش آورد — خوابگاهش هنوز ناشده سرد



بیان مُعجزات انبیاء و کرامات اولیاء علیهمُ التَّحِیَّةُ وَالثَّنَاءُ

خرق[1] عادات از نبی و ولی — هست بر فضل شان دلیل جلی
اگر اظهار آن میان اُمَم — هست با دعویِ نُبُوَّت ضَم
باشد آن معجزه به عُرف اَنام — ورنه آمد کرامت آن را نام
از ولی خارقی[2] که مسموع است — مُعجز آن نبیِ متبوع است

(۱) خرق: خلاف عادتِ اسبابِ دنیا
(۲) خارق: خلاف عادتِ اسبابِ دنیا

معجزاتی که انبیاء را بود	مثل آنها رسول ما را بود

ای بسا معجزه که او را هست	که نداده ست انبیاء را دست



بیان ایمان به کتاب های حق جَلَّ وَ عَلَا

هست حق را کتاب ها بسیار	گشته نازل بر انبیای کِبار

صدو چار[۱] است در خَبَر مذکور	لیکن آن را در آن مدان محصور

هر کتابی که کرده حق انزال	باش مؤمن به آن عَلَی الإجمال

همچو تورات آن کتاب کریم	بر کلیم و صُحُف بر ابراهیم

دیگر انجیل کآمده‌ست فرود	بر مسیح و زبور بر داوود

جامع هر[۲] چهار قرآن است	که مُحمَّد ﷺ مُبلِّغ آن است

معنی و لفظ آن بُوَد مُعجِز	ناید از خلق مثل آن هرگز

فُصحای عرب اگر به تمام	سِحر ورزند در ادای کلام

عاجز آیند و قاصر و مُضطر	یکسر از مثلِ سورهٔ اقصر

---

(۱) ورد في حديث رواه ابن حبان في صحيحه، وكذا رواه ابن مردويه وعبد بن حميد وابن عساكر كما ذكر ذلك السيوطي في الدر المنثور، والقرطبي في التفسير كلهم عن أبي ذر الغفاري رضي الله عنه أنه سأل النبي ﷺ كم كتاباً أنزل الله؟ قال: مائة كتاب، وأربعة كتب، أنزل على شيث خمسون صحيفة، وأنزل على أخنوخ (إدريس) ثلاثون صحيفة، وأنزل على إبراهيم عشر صحائف، وأنزل على موسى قبل التوراة عشر صحائف، وأنزل التوراة والإنجيل والزبور والفرقان، في حديث طويل جداً، وهو حديث باطل بل موضوع، فإن في سنده كذاباً، قال الهيثمي في موارد الظمآن، بعد إيراده للحديث: في سنده إبراهيم بن هشام بن يحيى الغساني، قال أبو حاتم وغيره: كذاب. فالحديث لا تقوم به حجة والحمد لله على توفيقه وإحسانه. والله أعلم

(۲) در نسخهٔ دیگر: این



بیان قدیم بودن کلام نَفْسی جناب باری تعالی

چون کتاب خدا کلام خداست	از صفات کلامِ بنده جداست
مکن از حق کران[۱] چو مُعتزلی	لایزالیش دان و لَمْ یَزَلی[۲]
حرف و صوتی که نوبه‌نو حادث	می‌شود نیست چون دو آن لابث
باشد آن پیشِ عقلِ خُرده‌شناس	مر کلامِ قدیم را چو لباس[۳]
دم به دم گر شود لباس بدل	شخصِ صاحب‌لباس را چه خَلَل



بیان افضلیت اُمت و شرف آل و اصحاب آنحضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

اُمت احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از میان اُمَم	باشد از جمله افضل و اکرم
اولیائی کز اُمت اویند	پیرو شرع و سنت اویند
رهبرانِ رهِ هُدیٰ باشند	بهتر از غیرِ انبیاء باشند
خاصه آل پیمبر و اصحاب	کز همه بهترند در هر باب
وز میان همه نبود حقیق[۴]	به خلافت کسی بِه از صدیق رض

---

(۱) مکن از حق کران: یعنی از حق کناره نرو، از حق رو مگردان

(۲) یعنی همیشه بوده است و همیشه خواهد بود

(۳) یعنی سخن و صوتِ قاریان که مسبوق به عدم و حادث‌اند، چون هر دو متغیر و ناپایدار هستند، ازاین‌رو در نزدِ عقلِ باریک‌بین، نسبت به کلامِ قدیم ـ که عبارت از کلامِ نَفْسیِ پروردگار است ـ به منزلهٔ لباس‌اند؛ بنابراین، تغییر و تبدیلِ آن دو، خللی در قِدَمِ کلامِ الهی وارد نمی‌سازد.

(۴) حقیق: شایسته، سزاوار، مستحق

وز پی او نبود ازان احرار
کس چو فاروق﵁ لایقِ آن کار

بعد فاروق﵁ جز به ذو النُّورَیْن﵁
کار ملّت نیافت زینت و زَیْن

بود بعد از همه به علم و وفا
اسدُ الله﵁ خاتمُ الخُلَفا

جز به آلِ عِظام و صَحْبِ کِرام
سِلْکِ دینِ نبی نیافت نظام

نام شان جز به احترام مبر
جز به تعظیم سوی شان منگر

همه را اعتقاد نیکو کن
دل ز انکار شان به یك سو کن

هر خصومت که بودشان باهم
به تعصُّب مزن در آنجا دم

بر کس انگشت اعتراض منه
دین خود رایگان ز دست مده

حُکم آن قصه با خدای گذار
بندگی کن تو را به حُکم چه کار

وآن خلافی که داشت با حیدر﵁
در خلافت صحابیِ﵁ دیگر

حق در آنجا به دست حیدر﵁ بود
جنگ با او خطا و مُنکَر بود

آن خلاف از مخالِفان مپسند
لیکن از طعن و لعن لب دربند

گر کسی را خدای لعنت کرد
نیست لعن من و تواش در خَورد

ور به احسان و فضل شد ممتاز
لعن ما جز به ما نگردد باز



بیان آنکه تکفیر اهل قبله - یعنی نمازخوانان - جایز نیست و بنای کار بر خاتمه است

هر که شد ز اهل قبله بر تو پدید
که به آوردهٔ نبی گروید

گر چه صد بدعت و خطا و خَلَل
بینی او را ز روی علم و عمل

مکـن او را به سـرزنش تکفیر		مشـمارش ز اهل نار و سعیر
ور ببینی کسـی ز اهل صلاح		کـه رود راه دین صباح و رَواح
از مناهی شود به کُل یك سوی		بـه اوامـر نهـد بـه کُلِّـی روی
کنـد از فرض‌هـا و نافله‌هـا		سـوی عُقبیٰ روانـه قافله‌هـا
به یقین زاهل جنتش مشـمار		ایمن از روز آخرش مگذار (۱)
مگر آن کس که از رسول خداً		شـد مُبَشَّـر به جنَّـتُ المَأویٰ
گرچه ده کس بُوَد به آن مشهور		اندر آن ده مدارِ شان محصور
زانکه جمعی ز آلِ پاك سرشت (۲)		هم بشارت رسیدِ شان به بهشت



بیان سؤال منکر و نکیر و عذاب قبر

هـر که را زیر خاک شـد منزل		دو فرشـته بـه صـورت هایـل
پیشش آیـنـد ز ایزد متعـال		امتحـان را ازو کننـد سـؤال
که خدای تو و نبی تو کیست		زان همه دین که بود دین تو چیست
گر بگوید جواب شان به صواب		برهـد از غمِ عـذاب و عِقاب

---

(۱) در نسخهٔ دیگر: مشمار

(۲) مانند حضرت حمزهؓ، حضرت جعفر طیارؓ، حضرت فاطمهؓ، حضرت حسنؓ و حضرت حسینؓ، و سایر اُمهات المومنین رضی الله عنهم.

همچنین عدهٔ دیگری از اصحاب کرام نیز به بهشت بشارت داده شده اند که در احادیث مذکور اند مانند حضرت عبد الله بن سلامؓ، حضرت بلالؓ، حضرت عُکاشة بن مِحْصنؓ، حضرت ثابت بن قیسؓ، حضرت حارثة بن سراقةؓ، حضرت عمرو بن ثابتؓ، رضی الله عنهم أجمعین و غیره...

فسْحتِ قبر او بیفزایند — روزنی از بهشت بگشایند
گردداوراعیان چه‌صبح‌وچه‌شام — که کجا دارد از بهشت مقام
ور نگوید جواب شان در خَور — آتشین گُرزی آیدش بر سر
نالهٔ او به وقت گُرزخوری — بشنود غیرِ آدمی و پری
آدمی و پری اگر شنوند — همه‌ازخواب‌وخورنفورشوند
تنگیِ گورش آن چنان فِشُرَد — که دو پهلوی او ز هم گذرد
بگشایند روزنی ز سَقَر[۱] — که در آن بنگرد به شام و سَحَر
جای خود را ببیند از دوزخ — آوَخ از حالتی چنین آوَخ[۲]



۲۴

بیان دمیدن اسرافیل صور را برای اماتت و احیای خلق

چون شود نوبتِ جهان آخِر — وز قیامت نشانه‌ها ظاهر
نشود یافت هیچ کس به جهان — کالله الله برآیدش به زبان[۳]
مر سرافیل را دهد دستور — حق تعالی که در دَمَد در صور
زان دمیدن خلایق عالَم — همه میرند چون چراغ از دم
عُمرها زیر گنبد دوَّار — نَبْوَد از جنس آدمی دیَّار

(۱) آوخ: دریغا، دردا، افسوس
(۲) سقر: دوزخ، جهنم
(۳) عَنْ أَنَسٍ أَنَّ رَسُولَ الله ﷺ قَالَ: «لاَ تَقُومُ السَّاعَةُ عَلَى أَحَدٍ يَقُولُ: الله الله». ترجمه: رسول الله ﷺ فرمودند: تا زمانی که در دنیا حتی یک نفر باشد که الله الله بگوید قیامت برپا نمی‌شود. مُسلِم شریف: حدیث ۲۳۴

بـار دیگر ز حق شـود مأمور[1] | که کند نفخِ صور صاحبِ صور
در دَمَـد در قوالِـب[2] و ابـدان | به یکـی دم زدن هـزاران جان
گـرچــه ابـدان بُـوَد پراکنـده | همچـو آتش به دم شـود زنده



اشارت به تطایر صحایف: بیان نامه‌های اعمال

از پـیِ نفـخِ صـورْ نـوعِ بشـر | چون شود حشر کرده در محشر
سوی شان بعد از انتظارِ گِران | نـامـه هـای عمل کـنـند پرّان
سُـعَداء را دهـنـد بهـرِ شـرف | نامه از سوی دست راست به کف
اشقیاء را صحیفه‌ها در مشت | از سوی چپ دهند یا پسِ پشت



بیان سنجش اعمال در میزان

وضـع میـزان کننـد از پـی آن | تا بسـنجند طاعت و عصیان
آن کِـش افزود کفهٔ حَسَـنَات | شاد زی گو که شد ز اهل نجات
وان کِـش افـزود پلّـهٔ عصیان | خون گِرْی گوی که مانْد در خُسران

---

(۱) وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلاَّ مَن شَاءَ اللَّهُ ۖ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنظُرُونَ. ترجمه: و در صور دمیده شود، پس هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است بی‌هوش و هلاک گردد، مگر کسی که الله بخواهد. سپس بار دیگر در آن دمیده شود، ناگاه همه برخاسته، می‌نگرند. سورة الزمر: آیهٔ ۶۸

(۲) قوالب: جمع قالب؛ کالبد، جثه،هیئت، بدن، شکل.

﴾۲۷﴿

بیان پل صراط و عبور از آن

چـون ز میزان و وزن آن برهند — بـر جهنم پُلـی عَجَـب بنهند
پُلـی آنسـان که از قدم تـا فَرْق — عابـرِ آن بُـوَد در آتـش غـرق
تیز چون تیغ بلکـه افزون هم — عرض آن موی بلکه از مو کم
هـر که باشـد ز مؤمـن و کافِر — بر سـرِ پـل کنندِ شـان حاضر
هر که کافر بُوَد چو بنهد پای[۱] — قعر دوزخ شـود مر او را جای
مؤمنـان را ز حـق رسـد تأیید — لیـک بـر قـدرِ قُـوَّت توحیـد
هـر کـه را بـر طریقـت نَبَوِی — خود نبوده‌ست غیرِ راست‌رَوِی
دوزخ از نـور او کنـد پرهیـز — بگذرد همچـو برقِ خاطف تیز
یـا چو مـرغِ پـران و بـادِ وزان — یـا چو چیز دیگـر فروتر از آن
وان که ضعفی بُوَد در ایمانش — نَبُـوَد زان گذشـتن آسـانش
بلکـه در رنـج آن گذرگه تنگ — باشـد او را به قدر ضعف درنگ
لیـک یابد خلاصـی آخر کار — گرچـه بینـد مشـقت بسـیار

﴾۲۸﴿

مواقف عَرَصات: بیان مواقف پنجه گانهٔ قیامت

پِنجـه آمـد مواقـفِ عَرَصات — که مطیعان بایستند و عُصات
کـرده آمـاده خـالـق داور — بهـرِ هـر موقفـی سـؤال دگـر

---

(۱) در نسخهٔ مخطوط: گبر را در گذر بلغزد پای

هرکه‌گویدجواب‌خودبه‌صواب طی هر موقفی کند به شتاب
ورنه در هر یکی ز سختی حال رنج بیند هزار سال(۱) و ملال



بیان خلود کفار در آتش و بر آمدن عصاة مومنان به شفاعت با محض رحمت

هر که افتد به دوزخ از کفار جاودان جای او بُوَد در نار
ور بُوَد مؤمن فتاده ز راه سوزد آنجا به قدر جرم و گناه
یا خود او را شفاعت شُفعا برهاند از آن جزا و سزا
وردری ازشفیع نگشاید ارحمُ الرَّاحِمِین ببخشاید



بیان حوض کوثر

چون ز دوزخ کنند خلق گذر شست و شوئی کنند در کوثر
دود دوزخ ز خود فرو شویند سوی جنَّت‌سرای خود پویند



بیان درجات بهشت و خلود در آن و دیدار حق سبحانه تعالی شانُهُ

درجات بهشت باشد هشت که به قولِ ثقات ثابت گشت

(۱) از باب مبالغه است. یعنی مدت بسیار

هرکسی را به قدر علم و عمل
دهـد آنجا خدا مقـام و محل

جـاودان در مقـام خود باشـد
هرگزش دل ز غصَّه نَخْراشـد

نعمـت او بُـوَد برون ز شـمار
برتـر از جملـه نعمـت دیدار

کـه ببینـد خـدای را بـه بصر
چـون شـب چـارده مـهِ انـور

هسـت دیـدار حق اَجَـلِّ نِعَم
وَبِهِ انْـتَـهَـی الْکَـلَامُ وَتَـمّ





درباره محشی کتاب



اسم:	محمد ابراهیم ولد محمد اعظم ولد محمد شفیع تیموری
تاریخ ولادت:	۱۴ سنبلهٔ ۱۳۴۸ شمسی مطابق ۱۳۸۹ هـ.ق
محل ولادت:	جوی شیر، کابل، افغانستان
تحصیلات ابتدائی:	مکتب قاری عبد الله، کابل، افغانستان
ادامهٔ تحصیلات:	کالج دولتی کرْنال، کرنال، هَرْیانا، هند (حیات‌شناسی)
	دانشگاه جامعهٔ ملیهٔ اسلامیه، دهلی نو، هند (زبان عربی)
علوم دینی:	دار العلوم دیوبند، هند
	مدرسهٔ رحیمیه، دهلی، هند (تادورهٔ مشکاة)
	مدرسهٔ امینیه، دهلی، هند (دورهٔ حدیث)
	مدرسهٔ امینیه، دهلی، هند (دورهٔ افتاء)

تراجم و تالیفات محشی کتاب



- ❁ عقائد ما
- ❁ مختصر عقائد
- ❁ عقائد اسلام
- ❁ عقائد اهل سنت و جماعت
- ❁ الفقهُ الأكبرُ للإمام الأعظم أَبي حنيفة رضي الله عنه (متن)
- ❁ الفقهُ الأكبرُ (متن ـ ترجمه ـ شرح)
- ❁ شرح فقه اكبر (از مولانا بحر العلوم لكهنوى)
- ❁ الوَصِيَّةُ في التَّوْحِيْدِ للإمام الأعظم أَبي حنيفة رضي الله عنه (متن)
- ❁ الوَصِيَّةُ في التَّوْحِيْدِ (متن ـ ترجمه ـ شرح)
- ❁ (متن كامل) العقيدة الطحاوية (أى عقيدة الإمام الأعظم أَبي حنيفة رضي الله عنه) تهيه شده از روى تقريباً ۳۵ نسخهٔ قلمى و ۱۵ نسخهٔ چاپى
- ❁ عقيدهٔ طحاوى (ترجمه و شرح مختصر ـ فارسى)
- ❁ ترجمهٔ عقيدهٔ طحاوى به انگليسى The Creed of Imam Tahawi
- ❁ عقيدهٔ طحاوى (به سه زبان: عربى ـ فارسى ـ انگليسى)
- ❁ ثمرة العقائد

❁ اعتقاد نامهٔ جامی

❁ ایمان کامل (از علامه فرهاری صاحب نبراس)

❁ اسلام چیست

❁ چگونه حج کنید

❁ زیورهای بهشتی (حصهٔ اول، دوم، سوم، چهارم و پنجم)

❁ گوهرهای بهشتی

❁ زیورهای بهشتی (کامل در دو جلد)

❁ زیورهای بهشتی (دورهٔ کامل یك جلدی)

❁ نماز اهل السنت و الجماعت

❁ ترجمهٔ نماز اهل السنت و الجماعت به انگلیسی

Salah of Ahlu-Sunnah wal-Jama'ah

❁ بیائید نماز بخوانیم چنانکه حضرت رسول الله ﷺ نماز می خواندند

❁ اصول التجوید

❁ خیر الأُصول فی حدیث الرسول

❁ رسالهٔ اصول حدیث (منظوم)

❁ قوائدی در علوم حدیث

❁ بنیادهای دین و ضرورت تقلید

❁ دعوت دین و حفاظت مسلک

❁ فرق بین حدیث و سنت

❁ سَلَفی اصلی و سَلَفی امروزی

❁ مثنوی تحفهٔ روشنفکر (سیکولر)

❁ **چهل حدیث:** چرا در داخل نماز رفع یَدَیْن نمی‌کنیم

❁ **چهل حدیث:** رفع یَدَیْن در داخل نماز منسوخ است

❁ رفعُ الیَدَیْن جز در آغاز نماز در هیچ جای دیگر نمازهای پنجگانه مسنون نه بلکه متروک است

❁ چرا در داخل نماز رفع یَدَیْن نمی‌کنیم (مجموعهٔ ۳۴۰ حدیث)

❁ پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله، صدیق اعظم رضی الله عنه و فاروق اعظم رضی الله عنه رفع یَدَیْن نمی‌کردند

❁ **چهل حدیث:** امیرالمؤمنین حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه رفع یَدَیْن نمی‌کرد

❁ **چهل حدیث:** امیرالمؤمنین حضرت علی مرتضیٰ رضی الله عنه رفع یَدَیْن نمی‌کرد

❁ **چهل حدیث:** حضرت عبد الله بن عمر رضی الله عنه و مسئلهٔ رفع یَدَیْن

❁ صحبتی با یک برادر سَلَفی بر مسئلهٔ رفع یَدَین

❁ صحبت یک شیخ سَلَفی با یک عالم حنفی دربارهٔ رفع یَدَین

❁ **مسئلهٔ رفع یَدَیْن:** و یاران امیر المؤمنین حضرت علی مرتضی رضی الله عنه و یاران حضرت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه

❁ **چهل حدیث:** دربارهٔ ایمان و اخلاق و اعمال ...

❁ **چهل حدیث:** اربعین جامی رحمه الله (ترجمه و تخریج احادیث)

❁ **چهل حدیث:** شهروندی

❁ مذهب حنفی مبتنی بر احتیاط است

❁ **چهل حدیث:** دلائل نُه مسائل نماز

نماز تراویح: بین اهل سنت و جماعت و اهل بدعت

❁ اجماع صحابه و تابعین و مجتهدین اسلام برآنکه حد اقل نماز تراویح بیست رکعت است

❁ چرا بیست رکعت تراویح؟

❁ ۴۴ دلائل ۲۰ رکعت تراویح

❁ برادران سَلَفی! بیائید تراویح خود را ثابت کنید

❁ **تراویح:** استدلال‌های غلط برادران فرقهٔ سَلَفی

❁ **تراویح:** ده چیلنج خدمت برادران فرقهٔ سَلَفی

❁ تصانیف و تألیفات امام اعظم ابوحنیفه رضي الله عنه

❁ تألیفات الإمام الأعظم أبي حنیفة رضي الله عنه (عربی، ناچاپ)

❁ فضائل و مسائل ماه مُحَرَّم

❁ اثبات دعای قنوت احناف

❁ امام اعظم ابوحنیفه رضي الله عنه و فقه شریف حنفی

❁ شیخ آلبانی و علم حدیث

❁ فتوای دار العلوم دیوبند در مورد داکتر ذاکر نایک

❁ لمس قرآن بدون وضو جایز نیست

❁ دست‌ها در آغاز نماز تا کجا بلند شود؟

❁ محل بستن دست‌ها در نماز

❁ در نماز بستن دست‌ها در زیر ناف سنت است

❁ دست‌ها در نماز کجا بسته شود؟

❁ عدم جواز قرائت قرآن در پشت امام ولو سورهٔ فاتحه

❁ قرائت مقتدی در پشت سر امام ممنوع است

❁ گفتن آمین با صدای آهسته و خُفیه در نماز سنت است

❁ آمین در نماز با صدای آهسته گفته می‌شود

❁ روش مسنون نشستن در وقت تشهُّد

❁ نماز وتر واجب و سه رکعت با یک سلام است

❁ نماز وتر سه رکعت با يك سلام است

❁ جمع دو نماز در یک وقت جایز نیست

❁ خواندن سورهٔ فاتحه در نماز جنازه

❁ زنان به اجماع اُمت در بسیاری از مسائل نماز با مردان تفاوت دارند

❁ نماز زنان با نماز مردان تفاوت دارد

❁ مسح بر جوراب‌های نازک امروزی جایز نیست

❁ هنگام خطبهٔ امام، خواندن نماز یا سخن گفتن با کسی مکروه تحریمی و ممنوع است

❁ د اهل سنت والجماعت لمانځه

❁ د اهل سنت والجماعت عقائد

❁ راځي چې لمونځ وکړو څه رنګه چې رسول الله ﷺ ادا کولو

❁ څلويښت احاديث د نه مسائلو دلايل

- ولې شل رکعته تراویح
- پیامبر اعظم ﷺ، صدیق اعظم رضي الله عنه او فاروق اعظم رضي الله عنه رفع یَدَیْن نکول
- ځلوېښت احادیث چې حضرت عمر رضي الله عنه رفع یدین نکول
- د عبد الله بن عمر رضي الله عنه ځلوېښت احادیث او د رفع یدینو مسئله

نشانی محشی کتاب

شمارهٔ تلفون/تلگرام/واتس‌اپ:

۰۰۴۴۷۷۷۶۰۰۳۱۳۷

Email:
miteymori@gmail.com

